

عطر سبز گلستان قرص سبز

روایت زندگی شهید مدافع وطن
یونس امیری

به قلم
ناهد حسن پور

ویراستار
کبری ساکت

سرشناسه:	حسن پور، ناهید، ۱۳۶۷ -
عنوان و نام پدیدآور:	عطر نرگس رقص آتش: روایت زندگی شهید مدافع وطن یونس امیری / به قلم ناهید حسن پور؛ ویراستار کبری ساکت.
مشخصات نشر:	اصفهان: نشر دارخوین، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری:	۳۱۴ ص.؛ مصور (رنگی)، عکس (رنگی)؛ ۱۴/۵×۲۷/۵ س.م.
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۲۸۰-۱۸۳-۰
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
عنوان دیگر:	روایت زندگی شهید مدافع وطن یونس امیری.
موضوع:	امیری، یونس، ۱۳۶۲-۱۳۹۷.
موضوع:	شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات
موضوع:	Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries
شناسه افزوده:	ساکت، کبری، ویراستار
رده بندی کنگره:	DSR۱۶۶۸
رده بندی دیویی:	۹۵۵/۰۸۴۴۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی:	۹۱۳۸۲۵۵
وضعیت رکورد:	فیبا



www.ketab.ir

عطر نرگس، رقص آتش

روایت زندگی

شهید مدافع وطن، یونس امیری

به قلم: ناهید حسن پور

ویراستار: کبری ساکت

مدیر هنری: محمد کاظم شمسائی

دبیر مجموعه: ناهید حسن پور

ناشر: دارخوین

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۴۰۱

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۰-۱۸۳-۰

قیمت: ۱۵۰،۰۰۰ تومان

شماره تماس مرکز پخش:

۰۹۱۳۷۸۷۳۵۱۷

۰۹۱۳۴۲۲۳۲۳۹

«کلیه حقوق

مادی و معنوی اثر

برای ناشر محفوظ است.»

مقدمه / ۱۰

سیاه اگر چشم تو باشد؛ روشنای من است / ۱۸

بی تو شب مسافری شکسته است / ۲۹

خوش به حال بندهٔ محرم؛ ز من بودن رهاست / ۳۷

عشق را پروانه کردی بردل جاده / ۴۳

در خاطر من هست که عشق با دست تو روشد / ۵۱

آسمان عطر ندارد؛ با یک سبد نرگس بیا / ۶۳

قصه انگار همین است که تقدیر جهان برگردد / ۷۱

با تو اطلسی‌ها پرستو شدند / ۸۲

من از تو می‌گویم و دلم شعر می‌شود / ۹۴

با من بگو مسافر آخر چه دیده بودی؟ / ۱۱۷

شبیبه عطر بهاری؛ شبیه نم باران / ۱۲۵

هر بار در نگاهت صد لاله چیده بودی / ۱۳۲

من نمی‌دانم چرا روحش چنین پرواز کرد / ۱۶۶

ردیف لاله؛ ردیف شقایق؛ ردیف پرواز / ۱۶۹



آهنگ دلم را به تو دادم که زاغیاری برانی / ۱۷۳

مثل خواب زمستانی پیچ و قوس کوچۀ خیال راکش بده / ۱۹۰

مثل خورشیدی پراز نور، بیکران / ۱۹۹

شاید یک روز آفتاب به شب سرک بکشد / ۲۰۳

غنچه بود و چون مهتاب پُر نظر / ۲۰۸

کوچه‌ای به وسعت نور؛ وعده‌ما آنجا / ۲۱۴

یک بار به خاطر من آسمان را فراموش کن / ۲۲۰

چون ماه شب اول پراز حسرتم / ۲۲۸

ذوب شد در دم؛ ولی دم هم نزد / ۲۳۶

زیر سایه خورشید؛ ماه به آغوش نسیم رسید / ۲۴۸

چشم زمین از رقص تو روشن است / ۲۵۵

خوابیده‌ای کنار غزل‌هایت چه بی‌خبر / ۲۶۶

پیش از همه شهر دانستم تو تنها مرد بهار در دل زمستانی / ۲۸۴

لبریز کن مرا چون تو دریایی / ۲۹۳





مقدمه

هر تاریخ داستانی دارد؛ ۲۵ آبان، ۲۷ بهمن و... حادثه آبان ماه به سال ۶۱ برمی گردد و دیگری به سال ها بعد و این تنها چیزی بود که درباره اش تردید نداشتم؛ نوشتن از شهدای لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام.

درباره تشییع شهدای ۲۵ آبان ماه سال ۶۱، امام خمینی ره فرمودند: «در کجای دنیا جایی را مثل اصفهان پیدا می کنید که چند روز پیش ۳۷۰ شهیدش را تشییع کردند؟! و برای دیگری مقام معظم رهبری در بهمن ماه سال ۹۷ فرمودند: «این امنیتی که ما در آن زندگی می کنیم، به این قیمت به دست می آید؛ به قیمت خون جوانان ما و بهترین جوان های ما. درود خدا بر این جوان های اصفهانی! درود ملائکه الهی بر آن ها! درود خدا بر مردم شهیدپرور اصفهان!»

هر تاریخ داستانی دارد و هر شهیدی داستانی دیگر. یک نفر، دو نفر، سه نفر... بیست و پنجمین نفر، بیست و ششمین نفر و بیست و هفتمین نفر. یونس امیری یکی از آن ۲۷ نفری است که بهمن ماه سال ۹۷ در آتش ظلم دشمن به اوج رسید؛ یکی از رزمندگان لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام که در جست و جوی نور بود؛ اما خودش نور شد.

هیچ اتفاقی در تاریخ اتفاقی نیست. زمستان سال ۹۸ بود که گروه سیاوشان سیستان تشکیل شد. جمعی از جوانان اهل قلم در کنار هم جمع

شدیم و یا علی گفتیم تا در بیان مظلومیت شهدای حادثه تروریستی جاده خاش زاهدان قدمی برداریم؛ هرچند کوچک. زمانی که ما در اندیشه بودیم که چه بنویسیم و چگونه بنویسیم، غم بزرگ شهادت سردار عزیز، حاج قاسم سلیمانی به دل هایمان نشست. در همان روزهایی که تمام فرماندهان و سرداران همچون ما داغ دار بودند و در تکاپو برای مراسم تشییع، دومین جلسه توجیهی و آشنایی مان با مأموریت جنوب شرق در لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام برگزار شد. هرچند ما خوش حال بودیم که در مسیری قدم برداشته ایم که مزین به نام شهداست، غم فقدان و از دست دادن سردار بود که در پس چشمانمان، موج فرونشسته ای از اشک شد.

دلمان که از قبل با حاج قاسم بود. فضای حاکم بر جلسه هم گویای حضور سردار شد. در لحظات اولیه سکوت پیش از شروع جلسه، صدای سردار و خاطراتش بود که از تلویزیون به گوشمان می رسید. دنیا از ناامش روشن شده بود. میهمان های برنامه که از هم رزمان و خانواده های شهدا بودند، از خاطراتشان می گفتند و اشک می ریختند و با ما چشمان پشیمان خویش حسرت می خوردیم. فرمانده لشکر، سردار هاشمی پور که کمی آن طرف تر از میز من روی صندلی ساده ای نشسته بود، صحبت هایش را با نام خدا و یاد سردار آغاز کرد. از مأموریت لشکر در جنوب شرق گفت و کمی از شهدا و از روزهای پرتلاش و طاقت فرسای رزمنده های لشکر و روزهای پرتلاطم و تلخ بهمن ماه ۹۷. از چم و خم مسیری که در پیش رو داشتیم سخن می گفت و هر چند ثانیه یک بار نگاهش به صفحه نمایش تلویزیون می افتاد که ما فقط شاهد تصاویرش بودیم و دیگر چیزی نمی شنیدیم. رد نگاه سردار هاشمی پور به تصاویر حاج قاسم و مراسم تشییع شهدا بود و گوش ما به صحبت های ایشان. اشک هایمان را می توانستیم نگره داریم؛ اما نگاهمان را نه. ما چند نفر، همچون فرمانده لشکر، هر چند ثانیه یک بار نگاهمان به قاب تلویزیون گره می خورد. آه غم داری روی قلب هایمان سنگینی می کرد که گاهی با بغض سنگ شده در گلو دست به گریبان یکدیگر می دادند و رها می شدند.